

استبدادشناسی ارسطو

منبع: History of Political Thought, Vol. 14, No. 1, Spring 1993

ترجمه صفت الله قاسمی - ساز دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

نوشته Roger Boesche

بنابراین برخلاف میل و اراده آنان حکم می‌راند. هیچ انسان آزادی به میل خود چنین حکومتی را بر نمی‌تابد...

چون ارسطو کسی را آزاد مرد می‌داند که «برای خود و نه برای دیگران زندگی کند» و همانگونه که در جایی دیگر می‌گوید «نشانه انسان آزاد این است که گوش به فرمان و در خدمت دیگران زندگی نکند» بنابراین آشکار است که استبداد ستمگرانه حکومتی است که بیش از تمامی دیگر انواع حکومت آزادی را زیرا می‌گذارد.^۳ علیرغم این حقیقت که تمامی این تعاریف و طبقه‌بندیها (که یادآور طرح درخشان ارسطو برای دسته‌بندی جانداران است) برای بیش از بیست قرن بر اندیشه سیاسی استبداد نفوذ داشته است، اما آنها قدری کهنه و نارسا به نظر می‌رسد. کهنه به این خاطر که این طبقه‌بندی خشک، چندان چیزی در مورد انگیزه‌ها و محرک‌های سیاسی وحشتناک استبداد ستمگرانه به ما نمی‌گوید و نارسا از آن جهت که این دسته‌بندی تنها بخش کوچکی از تحلیل غنی ارسطو در مورد پیامدهای اخلاقی و سیاسی حکومت تورانی را به همراه دارد.

غیر طبیعی بودن استبداد ستمگرانه

مباحث سیاسی و اخلاقی ارسطو از متافیزیک وی قابل تفکیک نیست^۴ برای فهم چگونگی تحلیل وی از استبداد ستمگرانه، ناچار باید حداقل به اختصار، فرضیات متافیزیکی او را مرور کرد. جهان از نظرگاه متافیزیک ارسطو جهانی است که همه چیز در آن پیوسته در حال دگرگونی و تحول است و هیچ چیز ایستایی در آن وجود ندارد زیرا تمامی اجزاء جهان طبیعی در تکاپوی دستیابی به هدف، مقصد یا غایتی هستند.

«بنابراین تکاپوی غایتمند در تمامی اشیاء در حال تکوین و موجود به صورت امری طبیعی وجود دارد.» از آنجا که طبیعت هیچ عمل بیهوده‌ای انجام نمی‌دهد^۵ و هر جزء از طبیعت در تکاپوی رسیدن به هدفی است بنابراین در تصویری که ارسطو بطور کاملاً صوری از جهان ارائه می‌کند درختان برای بلندتر شدن، حیوانات برای قویتر شدن و موجودات آسمانی برای انجام مستمر وظایف آسمانی کامل خویش در تکاپو هستند.

با پیشرفت تدریجی در این جهت آشکارا خواهیم دید که در گیاهان نیز هرآنچه به وجود می‌آید با نظر به غایتی آفریده شده است: برای مثال برگها برای فراهم نمودن سایه برای میوه‌ها رشد می‌کنند. حال اگر این که پرستو لانه می‌سازد و عنکبوت تار می‌تند، و گیاهان برای خاطر میوه‌ها برگ می‌دهند و

ارسطو در همه زمینه‌ها از سیاست تا شعر و از فیزیک تا اقسام مختلف جانوران قلمفرسایی کرده ولی به نسبت کمتر به حکومت تورانی یا استبدادی پرداخته است. در سراسر نوشته‌هایی که از وی به دست ما رسیده، تنها در چند ده صفحه به واژه «تورانی» برمی‌خوریم. او فقط در چهار یا پنج صفحه متوالی یک بار در کتاب «سیاست» و یک بار نیز در کتاب «قانون اساسی آتن» به طور مشروح درباره حکومت تورانی یا استبدادی به بحث پرداخته است. با وجود این، ارسطو به شکلی تقریباً شتابزده، ماندنی‌ترین تحلیل سیاسی دوران باستان را درباره حکومت تورانی یا استبداد ستمگرانه صورت‌بندی نمود و آن را نخست برای برجسته‌ترین متفکران رُم همچون «تاسیتوس»، و پس از آن برای نظریه‌پردازان سیاسی قرون وسطی و دوران نوزایی، و سرانجام برای فلاسفه قرن هجدهم به ودیعه گذاشت. در این قرن فیلسوفانی چون منتسکیو برای سازگار ساختن این تحلیل با نیازهای سیاسی مبرم خویش آن را از اساس متحول ساختند. تأثیر متفکران صاحب‌نام تاریخ که جنبی‌ترین تفکرات آنان همچون اساسی‌ترین ابزارهای مفهومی به کار نسل‌های بعدی می‌آید چنین است. یک بخش پنج صفحه‌ای از کتاب «سیاست»^۶ که قطعاً بر پایه مشاهدات تجربی چندین ساله درباره رژیم‌های استبدادی استوار است دست کم تا زمان ماکیاولی به عنوان بهترین بررسی واحد درباره طبیعت استبداد ستمگرانه (و شاید بهترین اندرز به حکام مستبدی که خواهان ایجاد یک رژیم بادوامند) شناخته می‌شد. در این مقاله برآنیم تا از میان طیف گسترده نوشته‌های ارسطو چکیده تحلیل وی از حکومت تورانی یا استبداد ستمگرانه را به دست دهیم.

ارسطو حکومتها را براساس حکومت‌کنندگان و اهداف حکومت طبقه‌بندی کرده است. از دید وی ممکن است یک نفر، چند نفر یا تعدادی از افراد زمام حکومت را در دست داشته باشند و در صورتی که حاکمان تأمین منافع عمومی را وجه همت خویش قرار داده باشند چنانچه حاکم یک نفر باشد نوع حکومت پادشاهی، اگر چند نفر باشند اریستوکراسی و اگر عده حکومتگران زیاد باشد مشروطه یا جمهوری خواهد بود. اما اگر حاکمان تنها براساس منافع شخصی خود حکومت کنند در این صورت از مقصود صحیح حکمرانی منحرف گردیده و در این حال در قاموس ارسطو حکومت یک نفر حکومت استبدادی، حکومت چند نفر الیگارش و حکومت عده زیاد دموکراسی نامیده خواهد شد.^۷ با تکیه بر این طبقه‌بندی، ارسطو حکومت تورانی یا استبداد ستمگرانه را حکومتی می‌شناسد که در آن یک نفر تنها در جهت منافع شخصی خود حکم می‌راند.

این استبداد ستمگرانه درست به معنی قدرت خود کامه یک فرد است که در برابر هیچ کس مسئول نیست و برهمگان - خواه برابر باشند یا برخی بهتر از برخی دیگر - به طور یکسان و در جهت منافع خویش و نه منافع اتباع خود و

شکوفایی فضایل انسانی باشد، ولی حکومت‌های استبدادی شهر را به خانواده تبدیل می‌کنند و خود همچون ارباب بر آن حکم می‌رانند. ارسطو توجه داشت که حکومت پادشاهی شباهت بسیاری به مدیریت خانواده دارد. «همانگونه که مدیریت خانواده اداره شاهانه خانه است، حکومت پادشاهی نیز اداره شهر همچون یک خانواده است». می‌توان همین منطق را تعمیم داد و گفت که اویقینا حکومت تورانی یا استبدادی را که شکل انحرافی پادشاهی است سوء حکومت ظالمانه بر خانواده می‌داند. همانگونه که ارباب خانواده با استفاده از نیروی کار خدمتگزاران، برای خود فراغت ایجاد می‌کند و از آنان همچون «ابزاری» بهره‌برداری می‌نماید، حکمرانان مستبد نیز، اتباع خود را در جهت نیل به مقاصد خودخواهانه خویش همچون به صورت ابزارهایی به کار می‌گیرند.^{۲۱}

همه این مطالب به این معنی است که حکومت‌های استبدادی کارکردهای صحیح خانواده و جامعه سیاسی را بازگونه می‌سازند. کارکرد خانواده در جهت رشد فضیلت انسانی این بود که شهروند را از جریان کار کردن آزاد سازد تا فراغت و مجال آزادی داشته باشد که طی آن برای نیل به فضیلت سیاسی و فکری کوشش کند. «دارایی بخشی از خانواده است و هنر به دست آوردن مال بخشی از هنر اداره خانواده است، زیرا هیچ کس بدون این که ضروریات زندگی را فراهم نماید نمی‌تواند زندگی خوبی داشته باشد یا در واقع اساساً به حیات خود ادامه دهد».^{۲۲}

در میان کل جمعیت دوپست و پنجاه هزار نفری و شاید بیشتر آن، حدود چهل تا چهل و پنج هزار نفر شهروند مرد بالغ وجود داشت. یعنی کار اکثریت بزرگ مردم - بردگان، خدمتکاران و زنان - فراغت لازم را برای تعداد نسبتاً اندک شهروندان مرد بالغ فراهم می‌نمود. از نظر ارسطو راه دیگری جز این متصور نبود. اگر رشد فضایل انسانی مستلزم آزادی از جریان کار است در این صورت برای آنکه عده‌ای آزاد باشند دیگران باید رنج کار را به جان بخرند. تنها گزینه دیگری که ارسطو می‌شناخت این بود که همه کار کنند و هیچ کس آزاد نباشد، البته او در عالم خیال می‌گفت اگر مزارع خود شخم بخورند و ماکوها به خودی خود بیافند، در آن صورت اربابان نیازی به بنده نخواهند داشت و این همان مطلبی است که مارکس قرن‌ها بعد با تصور جهانی که در آن ماشین‌ها همه ما را از کار ضروری یا اجباری بی‌نیاز کرده باشند از ارسطو نقل کرد.^{۲۳}

بدون اندک آگاهی از رؤیای جدید اتوماسیون و بدون مواجهه با یک اقتصاد کمیاب، ارسطو اقتصاد یا تدبیر خانواده را امری پست، ولی در عین حال بسیار اساسی می‌دانست زیرا از دید وی وظیفه اقتصاد، افزایش امکان آزادی برای عده‌ای از شهروندان بود. «از این رو کسانی که به واسطه موقعیت خود بالاتر از انجام کارهای دستی قرار می‌گیرند، خدمتکارانی دارند که در هنگام اشتغال آنها به فلسفه و سیاست تدبیر امور خانه آنها را به عهده دارند».^{۲۴} شایان ذکر است که از نظر ارسطو زنان نه در حکومت مشروطه و نه در حکومت استبدادی نباید از هیچ میزانی از حق شهروندی بهره‌مند باشند.

خانواده را طبیعت برای فراهم نمودن ابزارهای اقتصادی تأمین مقاصد اخلاقی و سیاسی طراحی کرده و به خودی خود شکل ابتدایی حکومت است که برای صرف زندگی کردن کفایت می‌کند اما برای بهزیستی کافی نیست. در اینجا ارسطو به وضوح اقتصاد را خدمتگزار سیاست به شمار می‌آورد. طبق تعریف ارسطو، حکومت تورانی یا استبدادی، وجوه سیاسی - شهروندی، مشارکت، مجامع مردمی و تصمیم‌گیری جمعی - را از بین می‌برد و سلطه سیاسی را به اقتصاد یا تدبیر خانواده تبدیل می‌کند. در حکومت استبدادی، شاهد اولویت یافتن اقتصاد و تحت‌الشعاع قرار گرفتن سیاست هستیم.

پیامدهای آزمندی و استبداد

ثروت از دید ارسطو وسیله‌ای برای بهزیستی است و نه هدفی که فی‌نفسه

که ارسطو بسیاری از مفروضات روزگار خویش را پذیرفته بود، چنین می‌پنداشت که تعداد شهروندان مرد بالغ در مقایسه با کل جمعیت جامعه سیاسی، اندک خواهد بود و از این رو از چیزی که خودش «موکراسی افراطی» می‌نامید دفاع نمی‌کرد بلکه معتقد بود که تنها آن عده معدودی که اقبال کافی برای شهروند شدن را دارند در مجامع عمومی به عنوان افراد برابر گرد هم خواهند آمد.

«اما در بیشتر دولتهای مبتنی بر قانون اساسی، شهروندان به نوبت در جایگاه فرمانروایی و فرمانبری قرار می‌گیرند زیرا اندیشه دولت مبتنی بر قانون متضمن برابر انگاشتن طبیعت شهروندان است.» از نظر ارسطو، برابری به معنی یکسان بودن تمامی شهروندان و همسانی عقاید و علایق آنها نیست، زیرا هر جامعه سیاسی به طور طبیعی «از افراد غیر همسان تشکیل شده است».^{۲۵} اگر افلاطون در جستجوی خانواده بزرگ و هماهنگی است که به واسطه داشتن نظر واحدی درباره عدالت و بی‌جویی آن از یکپارچگی برخوردار است، ارسطو شهروندانی متفاوت از هم را به تصویر می‌کشد که در مجمع شهر در مورد خیر مشترک به بحث و تبادل نظر می‌پردازند.

ارسطو شهروند را کسی معرفی می‌کند که «در حکمرانی و فرمانبرداری سهیم است». اگر بخواهیم به آنچه ارسطو از این مفهوم در نظر داشت دقیق‌تر بی‌بریم، باید بگوئیم که شهروند «در اجرای عدالت و احراز مناصب دولتی سهیم است» و «توانایی شرکت در هیئت قضایی و مشورتی شهر را دارد». یک شهروند خوب «باید بداند که چگونه همچون یک آزاد مرد حکمرانی و چگونه مانند یک آزاد مرد فرمانبری کند».^{۲۶} مطابق این استدلال کسی که زندگی خصوصی خود را در خانه ترک می‌کند به عنوان فردی برابر با همگانش وارد دنیای عمومی سیاست و تصمیم‌گیری سیاسی می‌شود. درحالی که ارسطو را به سختی می‌توان یک متفکر کاملاً دموکرات دانست، اما او دفاعی ماندنی از مشارکت شهروندان در اداره شهر به دست می‌دهد. از نظر وی شهروند بودن برای به وجود آمدن انسان خوب ضروری است.

درحالی که حکومت یک جامعه سیاسی خوب متضمن میزان بالایی از برابری و مشارکت است، برعکس، خانواده یک نظام اجتماعی سلسله‌مراتبی است که نه تنها افراد بلافصل خانواده بلکه خدمتکاران و بردگان را نیز در برمی‌گیرد و از این رو اداره خانواده باید به شکل پادشاهی باشد «حکومت یک خانواده حکومت پادشاهی است زیرا هر خانه‌ای یک رئیس واحد دارد، در صورتی که حکومت مبتنی بر قانون، حکومت آزاد مردان و افراد برابر است» ارسطو حتی در میان حکومت‌های خانوادگی نیز انواع مختلفی از سلطه را مشخص می‌سازد: سلطه شاهوار بر افرادی اعمال می‌شود که طبیعتاً آزاد هستند مثل زن و فرزندان، و سلطه خود کامه بر افرادی اعمال می‌شود که طبیعتاً خدمتکار یا برده هستند.^{۲۸}

واژه خود کامه، بر حکومت مطابق منافع شخصی نیز دلالت دارد، بنابراین ارباب خانواده‌ای که از مسئولیت‌های خویش سوء استفاده کرده و بر تمام خانواده به صورت خودخواهانه حکم می‌راند حکومت خود کامه‌ای به وجود آورده است.^{۲۹} بطور مشخص یک خود کامه اربابی است که بر مردمی که طبیعتاً برده هستند حکومت می‌کند و چنین حکومت خود کامه‌ای از جهاتی نه تنها برای بیشتر بردگان و خدمتکاران خانواده بلکه برای همه کسانی که همچون پربرها طبیعتاً قادر به آزاد بودن نیستند نیز مناسب است. به همین دلیل بربرها و آسیابی‌ها که به ترتیب شخصیتی پست‌تر از یونانی‌ها و اروپایی‌ها دارند علیه حکومت خود کامه سر به شورش برمی‌دارند.^{۲۰}

این بدان معنی است که حکومت‌های تورانی یا استبدادی، جهان سیاسی را بازگونه می‌سازند. هرچند آزاد مردان باید در حکومت جامعه سیاسی سهیم باشند ولی حکمرانان مستبد با آزاد مردان همچون بردگان رفتار می‌کنند و از روی خود کامگی حکم می‌رانند. هرچند باید بر شهروندان به صورت افراد برابر فرمانروایی کرد ولی مستبدان حکومت سلسله‌مراتبی را برقرار می‌سازند. هرچند حکومت باید در جهت خیر مشترک باشد ولی حکام مستبد حکومتی خودخواهانه دارند، و هرچند سلطه سیاسی شهر باید بستر مناسبی برای

می‌شود که بخشی از علل ترویج کشاورزی توسط وی این بود که مردم باید ابزارهای منطقی گذران زندگی را در اختیار داشته باشند و توجه‌شان معطوف به مسایل شخصی خویش باشد و تمایل یا مجال علاقه‌مندی به امور عمومی را نداشته باشند. پیزیسترات قدرت خویش را تحکیم نمود و از طریق کمک به مردم در زمینه علائق شخصی‌شان، رضایت بسیاری از آنان را جلب نمود.

ارسطو معتقد بود که گاه ممکن است حکومت‌های استبدادی اتباع خویش را «فقیر نگهدارند» تا آنان مجبور شوند چنان سخت مشغول کار گردند که از دسیسه‌چینی بازمانند. ^{۳۱} هم فقر که مردم را چنان سخت به کار وامی‌دارد که دیگر فرصت پرداختن به امور سیاسی را ندارند و هم وفور نعمت که مردم را از توجه به مسائل سیاسی منصرف می‌سازد به سود استبداد عمل می‌کند. در هر حال، درگیر شدن مردم در فعالیت اقتصادی به حکومت استبدادی یاری می‌رساند تا مخالفت سیاسی احتمالی را براندازد.

حکومت استبدادی خواه با ارضای مادی مردم آنان را آرام سازد و خواه با تشویق به پرداختن به امور شخصی توجه آنان را منحرف نماید، در هر صورت از زمان فراغت حقیقی مردم سوءاستفاده می‌کند و حتی آن را از بین می‌برد. از نظر ارسطو این یک فاجعه است زیرا زمان فراغت لازمه، رشد فکری، فعالیت سیاسی و کلا فضیلت انسانی است. همانگونه که در بالا دیدیم شهروندانی که از جریان کار، آزاد شده‌اند خود را با فلسفه و سیاست مشغول می‌دارند. طبق نظر ارسطو بهترین دولت، به کارکنان عادی و صنعتگران اجازه شهروند شدن نمی‌دهد، زیرا واژه شهروند را «تنها در مورد کسانی می‌توان به کار برد که از خدمات ضروری رهایی یافته باشند». ^{۳۲} هرچند در عصر حاضر این گفته ما را ناخوش می‌آید اما از نظر ارسطو اوقات فراغت برای توسعه معنویت و فضیلت امری اساسی است و فردی که از طلوع آفتاب تا غروب باید کار کند نمی‌تواند چنین فراغتی داشته باشد. چنین فردی مقهور ضرورت‌های اولیه زندگی است و در نهایت نه به انسان بلکه به یک ابزار کار و یا حیوانی بارکش شباهت دارد. ^{۳۳} بشر تنها در ورای ضرورت‌های اولیه می‌تواند به اهداف شایسته خود یعنی زندگی عقلایی و شهروندی دست یابد. در بهترین جامعه سیاسی، «شهروندان نباید از زندگی صنعتگران و تجار پیروی کنند زیرا این نوع از زندگی، پست و مغایر فضیلت است. همچنین آنها نباید کشاورز باشند، زیرا فراغت هم برای رشد فضیلت و هم برای انجام وظایف سیاسی ضروری است». ^{۳۴} هرچند وقت آزاد برای بهزیستن ضروری است ولی کافی نیست زیرا مردمی که وقت آزاد دارند باید از آن به خوبی استفاده کنند و این کاری است که از دید ارسطو بسیار مشکل‌تر از به دست آوردن زمان فراغت است. «اصل اولیه کلیه اعمال، فراغت است... و بنابراین سئوالی که باید مطرح کرد این است که در اوقات فراغت باید چه کاری انجام داد؟ روشن است که نباید خود را سرگرم کنیم زیرا در آن صورت سرگرمی هدف زندگی خواهد بود». ^{۳۵} این دقیقاً همان چیزی است که در یک حکومت استبدادی اتفاق می‌افتد زیرا هنگامی که حاکمان مستبد اوقات فراغت را با غوطه‌ور شدن در عیاشی‌های زشت تلف می‌کنند، بسیاری از اتباع آنها هم خود را با تجارت سرگرم می‌سازند، بطوری که تجارت به خودی خود به یک هدف تبدیل می‌شود و آنان خود را از شانس داشتن اوقات فراغت واقعاً محروم می‌سازند. ارسطو در عباراتی که بالاتر ذکر شد پیزیسترات را حکمرانی معرفی می‌کند که اتباع خویش را به پرداختن به امور شخصی ترغیب می‌کند تا آنها تمایل یا فراغت لازم برای مشارکت در امور سیاسی را نداشته باشند. ^{۳۶}

در تحلیل ارسطو در مورد نحوه سوء استفاده حکومت‌های استبدادی از اوقات فراغت نکات به مراتب جدی‌تری مطرح است. قبل از همه، از بین بردن اوقات فراغت رشد معنوی را تهدید می‌کند زیرا ارسطو جاه‌طلبان متذکر می‌شود که وقت آزاد برای پرداختن به علم و فلسفه ضروری است و تنها پس از این که طبقات مشخصی از جامعه از حد برآوردن نیازهای اولیه درگذرند، متوجه امور معنوی و هنری خواهند شد.

«بنابراین با تحقق تمامی اینگونه ابداعات، در نقاطی که انسانها به اوقات فراغت دست یافتند برای نخستین بار علومی سرآوردند که هدف آنها صرفاً برخورداری از لذایذ و برآوردن نیازهای زندگی نبود». ^{۳۷}

باید به دنبالش رفت. اگرچه بدون داشتن میزان متوسطی از دارایی بهزیستی برای هیچکس مقدور نیست، اما کسی هم که به دنبال منابع غیر ضروری ثروت می‌رود از نظر اخلاقی ناقص است و اهداف حقیقی زندگی را نمی‌داند، زیرا همانگونه که گاهی باید به عنوان وسیله‌ای برای تأمین صلح، مبادرت به جنگ کنیم کار را نیز باید تنها برای تأمین فراغت انجام دهیم. ^{۳۵} متأسفانه اغلب مردم اهداف زندگی را به درستی درک نمی‌کنند و انباشت ثروت را نه به عنوان یک وسیله بلکه به عنوان یک هدف مدنظر قرار می‌دهند.

از این رو برخی اشخاص به سوی این اعتقاد کشانده می‌شوند که به دست آوردن ثروت هدف اصلی تدبیر منزل است و اندیشه کلی زندگی آنان هم افزایش بی‌حد و حصر ثروت یا از دست ندادن آن به هیچ قیمتی است. ریشه این تمایل در انسانها در آن است که همشان را صرف زیستن و نه بهزیستن کرده‌اند و از آنجا که امیال آنان حد و مرزی نمی‌شناسد برآند که ابزارهای ارضای آنها نیز باید نامحدود باشد. ^{۳۶}

«فاینلی» در یک تحلیل چشمگیر نشان می‌دهد که ارسطو یک تحلیل اقتصادی مدرن و سیستماتیک ندارد زیرا اساساً اقتصاد را وظیفه‌ای اساسی ولی فرودست می‌دانست که باید به وسیله بیگانگان، خدمتکاران خانه و بردگان انجام گیرد. ^{۳۷} در واقع ارسطو تجارت را شغلی پست و نامناسب برای شهروند آزاد به حساب می‌آورد. برای نمونه وی «خرده‌فروشی» را شغلی «غیر طبیعی» می‌دانست که در آن مردم یکدیگر را سودجویانه مورد استفاده قرار می‌دهند. ^{۳۸} ارسطو آنچه تجارت را ناخوش می‌داشت که اگر مردم صرفاً برای افزودن بر ثروت مردم می‌آمدند، او از اطلاق عنوان شهر یا جامعه سیاسی بر چنین جمعی امتناع می‌نمود زیرا به نظر وی شهر باید هدفی والاتر از ثروت داشته باشد.

اما دولت نه برای تأمین صرف زندگی بلکه برای دستیابی به زندگی خوب به وجود می‌آید... دولت به خاطر اتحاد و در امان بودن از بی‌عدالتی یا حتی برای مبادله و آمیزش متقابل به وجود نمی‌آید... اجازه دهید فرض کنیم در جمعی، یکی نجار است، دیگری کشاورز، دیگری کفاش و از این قبیل و تعداد آنها به ده هزار نفر می‌رسد. با این حال اگر آنها با هم مشترکاتی جز مبادله، اتحاد و عناصری از این دست نداشته باشند از جمع آنان دولت تشکیل نمی‌شود. ^{۳۹}

چون ارسطو شهر را همچون جمع دوستانی که با هم در جستجوی بهزیستی هستند تصور می‌کرد و وجه مشترک همه آنان را نیز همین جستجوی فضیلت می‌داند، پس یک نظم سیاسی که اهداف اصلی آن حفظ دارایی و تأمین نظم است که مردم تحت آن بتوانند منافع اقتصادی خصوصی خود را دنبال کنند (یعنی همان چیزی که یادآور متفکرین جدیدی چون لاک و اسمیت است) حداقل از دید ارسطو جامعه سیاسی نیست، بلکه صرفاً یک اتحادیه اقتصادی یا پیمان تجاری است. حکمران مستبد کسی است که با شهر چنان برخورد می‌کند که گویا یک خانواده است. نقش صحیح شهر را نادیده گرفته و در مقابل، آن را همچون یک اتحادیه اقتصادی که هدفش تولید ثروت بویژه برای خود اوست به شمار می‌آورد. در حکومت استبدادی نیز مانند الیگارش‌ی هدف، ثروت است (زیرا حکمران مستبد تنها با کمک ثروت می‌تواند گارد محافظ خود و تجملاتش را حفظ کند). ارسطو نیز مانند افلاطون، حاکم مستبد را مقهور میل به قدرت، ثروت و لذت می‌داند. «هدف حکمران مستبد لذت جویی و هدف شه‌ریار کسب افتخار است. حکمران مستبد به انباشت ثروت می‌پردازد و پادشاه جویای چیزی است که موجب افتخار می‌شود». ^{۴۰}

اگرچه ثروت طلبی موجب بی‌ثباتی و کوتاهی عمر استبداد‌های ستمگرانه می‌شود ولی جباران در دوران زمامداری، اتباع خویش را تا حدودی از طریق نیز کردن آتش ثروت جویی در آنان کنترل می‌نمایند. یک مستبد ستمگر از محرک‌های اقتصادی برای غیر سیاسی کردن اتباع خود سود می‌جوید. جباران عشق به ثروت را در مردم شعله‌ور می‌سازند تا آنان در امور شخصی خود غوطه‌ور گردند و به این ترتیب دیگر فرصت، مجال یا تمایلی به حضور در عرصه مسائل عمومی نداشته باشند. ارسطو در توصیف حکومت پیزیسترات یادآور

حکومت استبدادی و زوال همبستگی

ارسطو در بحث از تکوین «شهر» یا جامعه سیاسی، آن را اجتماعی از خانواده‌ها می‌داند، اما پیش از آن، خانواده را نیز نوعی اجتماع می‌خواند. به عبارت دیگر، شهر یا جامعه سیاسی، اجتماع اجتماع‌هاست.^{۴۱} واژه‌ای یونانی که گاه آن را به اجتماع ترجمه می‌کنند Koinonia است اما واژه اجتماع، غنای مفهومی این کلمه را در بر ندارد. در حالی که اجتماع تا حدودی تعلق انفعالی به یک گروه را می‌رساند معادل یونانی آن حاکی از مشارکت فعال است و در حالی که اجتماع ممکن است متضمن نوعی سلسله مراتب باشد Koinonia دال بر میزان چشمگیری از برابری است. در حقیقت Koinonia مفاهیمی چون همبستگی و اشتراک را می‌رساند و شاید بهترین ترجمه برای آن «شراکت» باشد چرا که این کلمه حامل معنی مشارکت فعال افراد برابر در نوعی اقدام مشترک است.^{۴۲} وقتی می‌گوییم شهر یک جامعه همبسته و یک شراکت است، بلافاصله این معنا به ذهن متبادر می‌شود که شهروندان فعالانه و همراه با هم به اقدام مشترکی دست می‌زنند و این شاید همان تصویری از شهر باشد که ارسطو می‌خواست برای ما ترسیم کند. ارسطو می‌گفت «شهر یا جامعه سیاسی از اجتماع خانواده‌ها و دهکده‌ها پدید می‌آید و هدفش بهزیستی و زندگی کامل و مستقل اعضایش است». به اعتقاد ارسطو هر جامعه همبسته یا شراکتی باید دارای دو مشخصه دیگر یعنی عدالت و دوستی هم باشد و در حقیقت هرچه جامعه کمال یافته‌تر باشد، عدالت و دوستی نیز در آن متکامل‌تر خواهد بود. به بندهار ما در هر جامعه‌ای نوعی عدالت و برادری نیز وجود دارد... و درجه یگانگی افراد جامعه به همان میزان دوستی آنها یعنی به میزان عدالتی است که در میان آنان حکمفرماست. و این ضرب‌المثل که «هر چه دوستان دارند دارایی مشترک آنان است» بیانگر همین حقیقت است زیرا دوستی در گروه همبستگی است.^{۴۳}

اما ممکن بود ارسطو دقیقاً عکس این را بگوید و جامعه همبسته را در گروه دوستی اعلام کند زیرا وی مکرراً اعلام می‌کند که بهترین جامعه سیاسی، جامعه یا شراکت میان دوستان است و «به نظر می‌رسد که همین دوستی... دولت‌ها را در کنار هم نگه می‌دارد.»^{۴۴} وقتی ارسطو می‌گوید «هیچ کس حتی اگر از همه دیگر خیرات بهره‌مند باشد باز بدون دوستان نمی‌تواند زندگی کند» نه تنها می‌خواهد نشان دهد که دوستی جزء اصلی بهزیستی است بلکه مرادش این است که دوستی برای هر جامعه‌ای از جمله شهر، از نهایت اهمیت برخوردار است زیرا «دوستان مشخصه‌ای مهمتر از زندگی با یکدیگر ندارند». از طرف دیگر منظور ارسطو این است که همزیستی انسانها در شهر از خواسته‌های طبیعت است و ما در تنهایی نه می‌توانیم زندگی شادمانه‌ای داشته باشیم و نه به فضیلت دست یابیم. «هیچ کس بهره‌مندی از تمامی خیرات را چنانچه مشروط به تنها ماندن باشد انتخاب نمی‌کند چرا که انسان موجودی سیاسی است و همزیستی او با دیگر هموعانش به حکم طبیعت صورت می‌گیرد.» انسانها بطور طبیعی در جوامعی که بر پایه دوستی بنا نهاده شده زندگی می‌کنند، جوامعی که بر تنهایی غلبه کرده و به رشد فضایل انسانی کمک می‌کنند.^{۴۵} اما از طرف دیگر منظور ارسطو صرفاً این است که دوستی یکی از بادوام‌ترین سرچشمه‌های خوشی انسان است.

«به علاوه، انسانها دوست را از والاترین خیرات، و تنهایی و بی‌دوستی را دهشتناک‌ترین چیز می‌دانند». اگر ما دوستانی داریم، طبیعتاً خواهان بهره‌مندی از همراهی آنان هستیم و بر همین اساس ارسطو می‌گوید که «تعلم و عیش و نوش دوستان شکلی اشتراکی دارد» همانگونه که با هم می‌نوشند، با هم نزد می‌بازند و با هم به مطالعه فلسفه می‌پردازند «از آنجا که آنان خواهان همزیستی با دوستان خود هستند تا جایی که بتوانند در این امور با هم شریک می‌شوند.»^{۴۶} ارسطو می‌توانست به همین ترتیب اضافه کند که دوستان با هم به مجمع تصمیم‌گیری و حتی به جنگ می‌روند زیرا اینها نیز با تصویر ارسطویی شهر

دوم و با اهمیت‌تر این که وقت آزاد برای تعمق و درک ارکان بهزیستی ضروری است. در نتیجه وقتی حکومت‌های استبدادی از اوقات فراغت سوءاستفاده کرده یا آن را از میان برمی‌دارند همزمان چیزی را نابود می‌کنند که ارسطو پرسش‌های عملی، یا سنوآل از نحوه دستیابی یک جامعه به بهزیستی نام نهاده بود. با حذف تمام پرسش‌های عملی، همه، از خود جبار گرفته تا فقیرترین اتباع وی تصور می‌کنند که زندگی خوب در خوشگذرانی و تفریحاتی خلاصه می‌شود که طبقات حاکم از آن برخوردارند و جایگزینی برای وضع موجود متصور نیست. جلوگیری از طرح پرسش‌های عملی یکی از قدرتمندترین پشتوانه‌های هر حکومت استبدادی است.

ارسطو عقیده داشت که طبق تعریف، «هنر سیاستمداری» باید درباره بهزیستی یا آنچه برای انسانها بهترین است «سخن بگوید» و درباره آن تحقیق و بررسی نماید. مطابق تعریف او، شهروند کسی است که در تبادل نظر و تصمیم‌گیری پیرامون نحوه امکان حصول بهزیستی مشارکت نماید. «در بهترین دولت (یک شهروند) کسی است که بر فرمانروایی و فرمانبرداری با عنایت داشتن به زندگی شرافتمندانه تواناست و همین راه را برمی‌گزیند». وقتی ارسطو در آغاز کتاب «سیاست» نوشت انسان حیوانی سیاسی است که کمال خود را در شهر یونانی به دست می‌آورد، سعی داشت با اشاره به قدرت تکلم انسان این موضوع را به اثبات برساند. از آنجا که طبیعت عملی بیهوده انجام نمی‌دهد و به این دلیل که انسانها تنها حیواناتی هستند که از موهبت سخن گفتن بهره‌مندند لذا باید گفت، طبیعت برای انسانها زندگی در جوامع سیاسی و استفاده از «قدرت تکلم، برای... تشخیص مصالح از غیر مصالح و امور عادلانه از غیر عادلانه» را مقدر داشته است. به عبارت دیگر انسانها تنها در صورتی می‌توانند به هدف صحیح و والای خود برسند که به عنوان شهروند یک جامعه سیاسی درباره بهزیستن و چگونگی دستیابی به آن تبادل نظر و تصمیم‌گیری کنند. ارسطو نه تنها «تشکیل جلسه، قضاوت، تبادل نظر و تصمیم‌گیری در مجامع» را می‌ستود،^{۴۸} بلکه اینگونه اقدامات را برای رشد استعدادهای بالقوه انسان اجتناب‌ناپذیر می‌دانست و از این مجامع می‌خواست تا درباره جدی‌ترین مسایل اخلاقی و عملی به مشورت و تصمیم‌گیری بپردازند. آنچه در این تبادل نظرها و تصمیم‌گیری‌های سیاسی به دست آمده و اجرا می‌شود چیزی است که ارسطو Phronesis یا «حکمت عملی» می‌نامد. «حال چنین گمان می‌رود که نشانه انسان بهره‌مند از حکمت عملی، داشتن توانایی تعمق در این باره است که به طور کلی چگونه اموری به بهزیستی منتهی می‌شوند.»^{۴۹}

در یک شهر خوب، شهروندان از طریق تبادل نظر میان خود حکمت عملی را هم توسعه داده و هم به اجرا می‌گذارند، حکومت استبدادی هرچند ممکن است، هوشیاری فنی کافی برای درک بهترین راه حفظ استبداد را داشته باشد، اما طبق تعریف از حکمت عملی بی‌بهره است. آشکار است که یک حاکم مستبد - و به احتمال بسیار اتباعش عنایتی به بهزیستن ندارند ولی مقصود ارسطو مهم‌تر از اینهاست. اتباع حکومت استبدادی توانایی طرح مسائل عملی و تعمق درباره بهزیستی و نحوه حصول آن را از دست داده‌اند. «سیسرو» عبارتی را از ارسطو ثبت کرده که مؤید این نتیجه‌گیری است. «فصاحت قرین صلح، هم‌بیمان فراغت و بنابراین زاده دولت سامان یافته است و به گفته ارسطو به همین دلیل اهالی سیسیل تنها زمانی قادر به بسط هنر فصاحت شدند که جباران را در «سیسیل» برکنار کردند.»^{۴۰} یعنی در نبود حکومت استبدادی سرانجام شهروندان نتوانستند روبه‌همان پرسش‌های عملی‌ای آورند که پیشتر از طرح آن ناتوان بودند. اتباع حکومت استبدادی نه تنها به این دلیل که این پرسشها موقعیت ممتاز حاکم مستبد و هر طبقه حاکمی را به خطر می‌اندازد، بلکه همچنین به این دلیل مطابق نظر ارسطو، تمامیت شهر پذیرفته‌اند که زندگی خوب چیزی جز تحصیل قدرت، ثروت و خوشگذرانی نیست از طرح این پرسشها عاجزند. حاکم مستبدی که امکان تعمق و تبادل نظر درباره بهزیستن را از بین برده و موفق گشته بر مردمی حکم براند که از طرح پرسش درباره امکان وجود زندگی بهتر یا جایگزینی برای وضع موجود ناتوانند به کارآمدترین سلاحی دست یافته است که هر جباری می‌تواند برای ثبات و دوام حکومتش به کار گیرد.

خوب به عنوان نوعی شراکت و جامعه همبسته که بارزترین شاخصه آن تشریح مساعی دوستان است همخوانی دارد.

اما در يك حکومت استبدادی روابط میان افراد مستبدانه است یعنی این روابط به رابطه میان ارباب خانه و خدمتکارانش شبیه است و طبق تعریف دوستی بر این روابط حاکم نیست.

«اما در اشکال انحرافی [حکومت] همانگونه که از عدالت خیری نیست دوستی نیز نایاب است. کمترین میزان دوستی در بدترین شکل حکومت وجود دارد در حکومت استبدادی دوستی اندک بوده و یا اصلاً وجود ندارد. زیرا در جایی که هیچ وجه اشتراکی میان حکام و فرمانبرداران وجود ندارد، دوستی نیز محلی از اعراب ندارد، چون در آنجا مثلاً میان صنعتگر و ابزار، روح و جسم، ارباب و برده عدالت حاکم نیست... زیرا هیچ چیز مشترکی میان دو گروه وجود ندارد. بردگان ابزارهایی زنده هستند و ابزارها بردگانی بیجان.»^{۲۷}

اشتباه است اگر تصور کنیم که ارسطو حکومت استبدادی را صرفاً به صورت محیطی غیردوستانه برای زندگی ترسیم می کند چرا که تصویر ارائه شده از جانب او بسیار تیره تر از اینها است. از آنجا که حکومت استبدادی نوعی نظم سیاسی است که هرگونه احساس همبستگی یعنی هرگونه احساس لزوم تشریح مساعی انسانها برای حصول هدف مشترک خود که همانا بهزیستی است در آن از دست رفته است لذا مشخصه روابط در حکومت استبدادی، خودخواهی استثمار، دشمنی، بدگمانی و نهایتاً غربت تنهایی است که هم «توکویل» و هم «آرنت» سالها پس از ارسطو از آنها به عنوان اجزاء کلیدی استبداد یاد کردند. اگر طبق تعریف ما خیر و صلاح دوستان را می خواهیم و او را در موفقیت های خویش سهیم می دانیم در حکومت استبدادی یکدیگر را صرفاً به چشم کسانی می بینیم که باید در راه نیل به مقاصد خودخواهانه خودمان به کار گیریم.

در چنین جهانی فقط شاهد تضاد فقیر و غنی خواهیم بود. ثروتمند مستبدانه حکم می راند و فقیر تنها می داند که چگونه همچون بردگان اطاعت کند. «بدین ترتیب شهری به وجود می آید که نه از انسانهایی آزاد بلکه از اربابان و بردگان تشکیل یافته است و در آن یکی تحقیر می کند و دیگری رشک می برد. و برای دوستی و حسن رابطه مردمان در داخل دولتها چیزی مرگبارتر از این وجود ندارد.»^{۲۸} به اعتقاد ارسطو حکومت های استبدادی از تعارضات ملایم طبقاتی بهره می برند و تا زمانی که این تعارضات به خشونت نگراییده حکام مستبد تلاش خواهند کرد تا شکافهای میان فقیر و غنی را عمیق تر سازند. «هنر دیگر جبار، کاشتن بذر دشمنی میان شهروندان است. باید دوستان با دوستان، مردم عادی با اعیان، و ثروتمندان با یکدیگر به نزاع برخیزند. اما دامن زدن به تعارض طبقاتی، برای جباران بازی خطرناکی است زیرا چنین تعارضی سرانجام به انقلاب منجر خواهد شد. «جاه طلبی طبقات حاکم همیشه از تعداد آنان کاسته و همین موجب تقویت توده هایی خواهد شد که سرانجام بر اربابان خویش غلبه کرده و دموکراسی را برقرار می کنند.»

در کل، حکومت های استبدادی باید راهی برای خشنود ساختن هر دو طبقه بیابند و نزد هر طبقه چنین وانمود کنند که خیرخواه همان طبقه اند و در جهت منافع آن حکم می رانند. از آنجا که این نیز بازی خطرناکی است، روشن می گردد که ایجاد و حفظ يك استبداد دیرپا کار آسانی نیست. وقتی ارسطو به حکام مستبد توصیه می کند که «اشراف را با همراهی و توده مردم را با تملق اغوا کنید»، آگاهانه نصیحتی را مطرح می سازد که از رویه پیزیسترات برگرفته شده است زیرا خود ارسطو می گوید که وی «اشراف را با رفتار دوستانه اش، و مردم را با مساعدتهایی که در مسائل خصوصی شان به آنان می کرد» با خود همراه ساخته بود.^{۲۹}

با قائل شدن به این که حکومت های استبدادی از ستیز میان طبقات سود می برند، و نمی توان در آنها نشان چندانی از دوستی یافت و در عوض، آکنده از دشمنی هستند، ارسطو می گوید که حکومت های استبدادی تا حدی دوام می آورند که میان اتباع شکاف انداخته و آنان را جدا از یکدیگر نگه دارند.

اصل تفرقه بینداز و حکومت کن نزد این حکومتها يك اصل به اثبات رسیده است و این را ارسطو به خوبی می دانست. ارسطو در آغاز کتاب «سیاست» یادآور می شود که برخلاف شهر که در آن مردم، يك جامعه بالنده ایجاد می کنند، در دهکده هایی که به مرحله سیاسی نرسیده اند، خانواده ها به صورت پراکنده زندگی می کنند. به تعبیری حکومت های استبدادی تلاش می کنند تا با محدود کردن مردم در امور شخصی و خانوادگی خود و محروم ساختن آنان از هرگونه فرصت لازم برای اقدام عمومی و سیاسی، به همین وضعیت غیر سیاسی پراکنده بازگردند. تمامی نظریه پردازان بعد از ارسطو غرق شدن در امور شخصی را به عنوان اساسی ترین ویژگی واحد استبداد به شمار آورده اند و بی شک مهمترین سهم ارسطو در نظریه های حکومت استبدادی نیز همین است.

به نوشته ارسطو پس از آنکه پیزیسترات فریبکارانه مردم را به تسلیم کردن سلاح های خود واداشت و از این راه قدرت را به چنگ آورد، به مردم گفت که «آنان نباید وحشت زده یا دلسرد شوند بلکه باید به امور خصوصی خود بپردازند و مراقبت امور عمومی را به وی واگذارند.» از این گذشته ارسطو می گوید که پیزیسترات با تشویق مردم به کشاورزی که موجب می شد آنان به خارج از شهر - یعنی مکان احتمالی سازماندهی سیاسی شان - بروند و در حومه شهر پراکنده گردند آنان را از یکدیگر جدا نگه داشت، و این رویه معمول همه حکومت های استبدادی است. همچنین هم حکومت های استبدادی و هم حکومت های الیگارش در صدمه رساندن به مردم و واداشتن آنان به ترک شهر و متفرق کردن آنها با یکدیگر شبیه اند.^{۳۰} این ارسطو بود که ثابت کرد منزوی ساختن شهروندان از یکدیگر از ویژگی های اصلی هر حکومت استبدادی است. در حقیقت وقتی ارسطو با به کارگیری علم سیاست خویش می کوشد تا مشخص کند که حکومت های استبدادی چگونه می توانند خود را پایدارتر و ماندگارتر سازند، بیش از هر چیز به برخی راههایی اشاره می کند که حکومت های استبدادی می توانند از طریق آنها شکاف میان مردم را استمرار بخشند. برای مثال دیکتاتورها باید از جاسوسان و خبرچینان برای شکاف انداختن در میان مردم استفاده کنند زیرا افراد وحشتزده و بدگمان نمی توانند صادقانه با یکدیگر سخن گویند. آنها باید با ترغیب زنان و بردگان به خبرچینی بر ضد رئیس خانه در میان خانواده ها تفرقه اندازند، آنها باید «در میان شهروندان بذر دشمنی بکارند» تا شهروندان از یکدیگر جدا شوند و دوستی ها در هم بشکنند. آنها «نباید اجازه دهند هممانیهای عمومی، باشگاهها یا هر نوع گردهمایی دیگری تشکیل شود، زیرا این فعالیت ها ممکن است موجب اتحاد مردم گردد. آنها باید از هر وسیله ای استفاده کنند تا مردم با یکدیگر آشنا نشوند (زیرا آشنایی، اعتماد متقابل به بار می آورد). و سرانجام جباران باید در میان (اتباع خود) «بی اعتمادی ایجاد کنند زیرا يك حاکم مستبد تنها زمانی سرنگون خواهد شد که مردم شروع به اعتماد به یکدیگر کنند.»^{۳۱}

از تمامی این گفته ها بلافاصله دو نتیجه به دست می آید. نخست، اگر اتباع از یکدیگر جدا نگه داشته شوند و نسبت به هم بی اعتماد باشند و اگر دشمنی و بدگمانی همه دوستی ها را از میان بردارد، در این صورت، این اتباع دیگر توان مخالفت سیاسی عملی با حکومت استبدادی را نخواهند داشت. «حکمران مستبد مایل است اتباعش ناتوان از عمل باشند، زیرا هیچ کس برای کار غیر ممکن تلاش نمی کند. و اگر مردم قدرت نداشته باشند برای سرنگونی استبداد تلاش نخواهند کرد.»^{۳۲} دوم، وجود اینگونه شکافها در میان شهروندان نشانه از دست رفتن کامل شراکت یا همبستگی قوام دهنده به شهر است. از این جهت نیز استبداد نه تنها به کار استیلا و استثمار مشغول است بلکه فرهنگ سیاسی را نیز که در ظهور طبیعی فضیلت انسانی نقشی اساسی دارد، نابود می کند.

استبدادشناسی ارسطو

به یقین، ارسطو برجسته ترین دانشمند علوم طبیعی جهان قدیم و مشاهده گر

سیاسی آنان در مقابل حکومت خویش ارائه می‌کند. استبداد کارآ، در تلاش برای تضعیف مردم می‌کوشد همبستگی و دوستی را از میان بردارد و آنان را از یکدیگر جدا و منزوی سازد.

دو توصیه کلی دیگر نیز از نوشته‌های ارسطو به دست می‌آید: حکومت‌های استبدادی باید نحوه بکارگیری خشونت را بدانند و در حيله گری نیز زبردست باشند.

ارسطو در سه موضع مختلف داستانی را درباره «براند» جبار «کرت» نقل کرده یا به آن استناد می‌کند. وقتی از او اندرزی خواسته شد «چیزی نگفت ولی درازترین ساقه‌های ذرت را برید تا مزرعه را هم سطح کند و این حرکتی نمادین بود که نشان می‌داد هر حکمران مستبد باید علیه تمامی افراد برجسته‌ای که قدرت او را تهدید می‌کنند اعمال خشونت نماید. با این که ارسطو ترجیح می‌دهد که حکمران مستبد برای حذف مخالفین بالقوه قدرتمند خود از حربه تبعید استفاده کند ولی به سهولت می‌پذیرد که استبداد کارآ باید توانایی به کار بردن خشونت را نیز داشته باشد.» حاکم مستبد باید گردن کسانی را که بیش از حد بلند هستند قطع کند یعنی باید افراد روشنفکر را به قتل برساند.^{۵۷} با افزودن استفاده از جاسوسان و خبرچینان به این خشونت، به سادگی می‌توان دریافت که از نظر ارسطو حکومت‌های استبدادی برای حفظ سلطه خویش هم به وحشت و هم به خشونت نیاز دارند. این مسئله بویژه برای کسانی که وارث قدرت استبدادی می‌شوند به شکل حادثی مطرح است، زیرا «بیشتر کسانی که چنین قدرتی را خود بدست می‌آورند توان حفظ آن را ندارند، اما آنانی که چنین قدرتی را به ارث برده‌اند تقریباً یکبار آن را از دست داده‌اند؛ چرا که به واسطه داشتن یک زندگی آسوده و پر تجمل خوار و زبون شده‌اند. درحالی که پزیزسترات الگوی میانه‌روی بود، پسرانش با ناپایداری شدن حکومت استبدادی‌شان به مراتب خشن‌تر عمل کردند. اما همه حکومت‌های استبدادی اغلب وقتی هیچ ضرورت مبرمی وجود ندارد متوسل به خشونت می‌شوند. پس از این که سی دیکتاتور آن سلطه خویش را با تظاهر به اعتدال تحکیم بخشیدند، «کلیه افرادی را که به واسطه ثروت، شهرت یا نجات خانوادگی‌شان انسان‌هایی برجسته بودند، به قتل رساندند و کسانی را که مرعوب ساخته بودند و می‌خواستند دارایی‌های‌شان را چپاول کنند با بیرنگی از میان برداشتند. آنان در زمانی اندک بیش از یک هزار و پانصد تن را کشتند.» این برای یک دولت - شهر که جمعیت آن شاید به دوست و پنجاه هزار نفر می‌رسید رقم فوق‌العاده‌ای است و پایه این سخن ارسطو را که ابزارهای خشونت و اجبار صرفاً «از هنرهای پارسیان و بربرهاست»^{۵۸} سست می‌کند.

اگر حکمران مستبد ناگزیر از اعمال خشونت علیه اتباع خویش باشد، باید از انحصار ابزارهای خشونت در دستان خویش اطمینان حاصل کند و این پیش از هر چیز بدین معنی است که باید «اتباع خویش» را از داشتن سلاح محروم سازد. «پزیزسترات یکی از دورانهای استبداد خود را با فریب مردم به تسلیم سلاح‌هایشان آغاز کرد. بعد از این که او از همه خواست تا برای شنیدن سخنانش به «آکروپولیس» بروند، شهروندان طبق معمول سلاح‌های خود را در بیرون گذاشتند. در این حال، بیرون پزیزسترات به سهولت این سلاح‌ها را جمع‌آوری کردند.^{۵۹} هرچند در اختیار داشتن انحصاری جنگ‌افزار خوب است، ولی یک حکمران مستبد باید در عین حال افرادی مصمم به استفاده از سلاح را نیز در دسترس خود داشته باشد، بنابراین یکی از نخستین اقدامات هر حکمران مستبد ایجاد گارد محافظ یا نیروهای شبه نظامی خواهد بود. پزیزسترات آتی‌ها را متقاعد کرد چون در خطر است به گارد محافظ نیاز دارد سپس بیدرنگ «مردانی را که چماقداران نامیده می‌شدند به کار گرفت و به کمک آنها به مقابله با مردم پرداخت و «آکروپولیس» را تسخیر کرد». هنگام تمیز گذاشتن میان شاه و حکمران مستبد، ارسطو یادآور می‌شود که «شاهان بر اساس قانون و بنا به خواست اتباع خود بر آنها حکومت می‌کنند اما حکام مستبد بر اتباعی حکم می‌رانند که خود طالب حکومت وی نیستند. یکی را همشهریانش حفاظت می‌کنند درحالی که از دیگری در مقابل همشهریان محافظت می‌شود.» سپس او متذکر گردید که «محافظین شاه خود شهروندان هستند اما محافظین حکمران مستبد افرادی مزدورند.»^{۶۰} ارسطو به عنوان

خستگی‌ناپذیر جهان طبیعی بود که بخش بزرگی از زندگی خود را صرف جمع‌آوری واقعیات از طریق مشاهدات تجربی نمود.^{۵۳} همانگونه که پیشتر دیدیم ارسطو پیوستگی بسیاری میان مطالعات خویش درباره جهان فیزیک و زیست‌شناسی و مطالعه جهان سیاست می‌دید. زیرا از نظر او شهر پدیده‌ای برای رشد طبیعی قابلیت‌های انسان به شمار می‌آید که حتی از نظر زیست‌شناسی نیز مورد نیاز است. دانش ارسطو برای قرن حاضر غیر معمول می‌نماید، زیرا او می‌پنداشت که می‌تواند از دانش خود نه تنها برای کشف واقعیات بلکه برای صدور احکام اخلاقی نیز استفاده نماید.

همین که دانستیم غایت و هدف طبیعی رشد انسان زندگی عقلانی و شهروندی است، و به مجردی که مشخص شد که انسانها این استعدادها را در درون جامعه سیاسی یا شهر رشد می‌دهند، تحقیق علمی ما به معارف اخلاقی و سیاسی انجامیده و به ما می‌گوید که برای رشد فضایل انسانی چگونه باید عمل کرد. همانگونه که نشان دادیم این علم بسیار شبیه به دانش پزشکی است که می‌داند سلامتی خوب است و بعلاوه چگونه باید آن را تأمین کرد. علیرغم این حقیقت که دانش ارسطو شباهت کاملی با علوم سیاسی قرن بیستم ندارد، عنایت وی به تجربه‌گرایی، او را از افلاطون متمایز می‌کند. ارسطو ضمن بازگویی این تحلیل افلاطون که جمهوری از تیموکراسی به الیگارشی و سپس دموکراسی گذر خواهد کرد و سرانجام به حکومت استبدادی منتهی خواهد شد، نظر استاد خود را با دلایل تجربی رد می‌کند. ارسطو براساس مطالعات تجربی خویش درباره انواع مختلف دولتها اعتقاد داشت که دموکراسی به جای استبداد به احتمال قوی به الیگارشی تبدیل خواهد شد. او در جریان ریشه‌یابی حکومت استبدادی، یک تحلیل نظری (یا حتی روانشناسانه) به دست نمی‌دهد، بلکه مثال تاریخی می‌زند. به نظر می‌رسد که مردم عموماً جباران را برای حفظ خود از تجاوزات اشراف برگزیده‌اند «تاریخ نشان می‌دهد که تقریباً همه جباران عوام‌فریبانی بوده‌اند که با متهم کردن بزرگان و اشراف پشتیبانی مردم را بدست آورده‌اند»^{۵۴}

علم سیاست ارسطو در پی شناخت چهار چیز است: حکومت ایده‌آل یا بهترین حکومت از نظر انتزاعی، بهترین حکومت برای هر کشور با توجه به شرایط مشخص آن و سرانجام این که چگونه دولتمردان می‌توانند تشکیل حکومت داده و آن را حفظ کنند.^{۵۵} هدف اخیر یعنی بهترین راه برای پایدار و ماندگار ساختن حکومت، او را به این تحلیل می‌کشاند که چگونه می‌توان حکومت استبدادی را حفظ کرد. اگرچه این تحلیل تا حدودی برای ما شگفت‌آور است، زیرا به نظر می‌رسد که او توصیه‌هایی به نفع حکمرانان مستبد می‌کند ولی بسیار شبیه به پزشکی که می‌خواهد بدانند بیماری در چه شرایطی به سرعت گسترش می‌یابد کنجکاوی شگفت‌آور ارسطو نیز او را به سادگی به طرح این سوال فنی می‌کشاند که چه چیز موجب ماندگاری استبداد می‌گردد.

او حتی بررسی خویش را با تحقیقات پزشکی پیوند می‌دهد. «همانگونه که بدن‌های سالم و کشتی‌هایی که دارای ملوانان ورزیده‌اند می‌توانند حوادث ناگوار را از سر بگذرانند ولی مزاج‌های مریض و کشتی‌های پوسیده با کوچک‌ترین خطا از بین می‌روند، بدترین اشکال حکومت نیز به بیشترین مراقبت نیاز دارند»^{۵۶}

در جریان تلاش برای یک کاسه کردن توصیه‌های مشخص ارسطو برای تثبیت حکومت‌های استبدادی می‌توان چهار توصیه اصلی را مشخص کرد که دوتای آنها را در بخش‌های گذشته این مقاله یادآور شدیم. نخست، ارسطو به طرق مختلف و مشخصی توصیه می‌کند که حکومت‌های استبدادی مردم را غیر سیاسی کنند. در این شرایط نه تنها شهروندان خود را به امور اقتصادی شخصی سرگرم می‌کنند، بلکه از طرح پرسش‌های عملی درباره وضع جایگزین برای وضع موجود منصرف می‌شوند.

دوم، همانطور که در بخش قبل دیدیم ارسطو پیشنهاد‌های مشروعی درباره تفرقه‌افکنی حکمران مستبد در میان شهروندان به منظور جلوگیری از، تشکل

با ترس و بیم. ارسطو وقتی می گوید حکمران مستبد «حداقل باید ظاهر یک سرباز بزرگ را حفظ کند و این تصور را ایجاد کند که واقعا سرباز بزرگی است» تصدیق می کند که ممکن است این امر مستلزم فریب مردم باشد. دوم، جبار باید در امیالش معتدل باشد «یا در الحال نباید شرارت‌های خود را علنی سازد» و نباید به عفت محجوبترین زنان تعرضی نماید و یا عزت مردان شرافتمند را زیر پا گذارد. سوم، همانگونه که بالاتر دیدیم وی هرچند غیر مذهبی باشد باید ظاهری مذهبی به خود بگیرد. چهارم، حکمران مستبد «باید خود را نگران درآمدهای عمومی جلوه دهد». درآمدهای مالیاتی را فقط صرف مقاصد عمومی نماید، نه آنکه با ولخرجی و هدیه دادن به نور چشمی‌ها آن را تلف کند؛ حساب دقیق درآمدها و هزینه‌ها را داشته باشد. «شهر خود را آراسته و آباد کند آنگونه که تصور شود او نه یک جبار، بلکه پاسدار کشور است». در مجموع حکمران مستبد باید «پیشکار و وکیل عموم به نظر آید و خود را امین و خزانه‌دار (مالیات‌ها) جلوه دهد چنان که گویی این اموال را متعلق به مردم می‌داند و نه به خودش». ۶۷ پنجم، حکمران مستبد باید پاداش‌ها و خلعت‌ها را خود اعطا نماید ولی سعی کند نارضایی ناشی از اعمال مجازات‌ها را متوجه مقامات پایین‌تر سازد.

حتماً «مردان شایسته را قدر نهد» و به آنان بباوراند که هیچ حکومت آزادی این اندازه به آنها امتیاز نمی‌دهد هرگز یک نفر را ممتاز نسازد چرا که ممکن است پرچم مخالفت برافرازد بلکه به «دو یا چند نفر» امتیاز دهد تا آنان مراقب کار یکدیگر باشند. نه تنها از به قدرت رساندن افراد «دلیر» اجتناب ورزد بلکه از ساقط کردن ناگهانی اشخاص نیز بپرهیزد و در عوض تدریجاً به این کار مبادرت نماید. ۶۸ سرانجام این که جبار باید وانمود کند که حکومتش به نفع هر دو طبقه فقیر و ثروتمند است و به هر یک از این دو طبقه بباوراند که امنیتش وابسته به وجود وی است. ولی از این میان خود را با طبقه‌ای که قدرتمندتر است متحد سازد تا بدین ترتیب ضرورت خلع سلاح شهروندان نیز مرتفع گردد. ۶۹ ارسطو این بخش را با ارائه خلاصه‌ای از توصیه‌هایش برای جبارانی که به منافع خویش آگاهند خاتمه می‌دهد.

«او باید چنان کند که مردم او را نه ستمگر بلکه پدر خانواده و شهریار خویش بشمارند. اموال آنان را به زور نستاند بلکه امین و نگهبان اموال ایشان باشد. در همه کارها اندازه نگه دارد. از فراخ روی بپرهیزد. دوست توانگران باشد و پناه تهدستان. بدین سان حکومت او پسندیده‌تر می‌نماید و پایدارتر خواهد ماند زیرا فرمانبردارانش نه مردمی خوار گشته و کینه‌ور، بلکه آزاده و پاکدل خواهند بود، و او از آنان بیسی نخواهد داشت. اگر مردی خوب نیست خود را نیمه خوب بنماید و اگر بد است نیسی از بدیهایش رابوشاند». ۷۰

از آنجا که به دشواری می‌توان باور کرد که یک حکمران مستبد با پیروی از این اندرز همچنان مستبد بماند این امکان هست که خود ارسطو نیز در پی آن بوده تا حکام مستبد را فریفته یا اغوا کند تا به شهریار تبدیل شوند. امید ارسطو به این که حکمرانان مستبد از روی دوراندیشی شیوه شاهان را در پیش گیرند ممکن است توضیحی برای این مسئله باشد که چرا او چنان اندرزهای خوبی را برای ترویج شرارت مطرح کرده است. همچنین شاید او پیزیسترات را در خاطر داشته که از نظر خود ارسطو رفتاری «ملایم» و «انسانی» داشت و هنگامی که به قدرت رسید امور شهر را به اعتدال اداره می‌کرد و بیشتر شبیه یک شهروند بود تا یک حکمران مستبد. ۷۱ توصیفی که ارسطو از پیزیسترات به دست می‌دهد در بسیاری از جزئیات شبیه اندرز وی به حکمران مستبدی است که می‌خواهد در حکومت کردن همچون یک شهریار جلوه کند.

ارسطو مدعی نبود که علم سیاستش به لحاظ تجربی همانند ریاضیات، ستاره‌شناسی یا فیزیک قابل اثبات و دقیق است. می‌توان دید که استبدادشناسی او یا همچون حزم اندیشی‌ها و احکام سلیمان‌ها به نظر می‌آید که شخصی برجسته با تجربه‌ای طولانی در جهان سیاست آنها را جمع‌آوری کرده و یا، همانگونه که قبلاً اشاره کردیم، شبیه همان مزوجی از علم و هنر است که طب خوانده می‌شود. مسلماً درحالت دوم به هیچ وجه نمی‌توان اطمینان داشت که طبیب خواهان درمان بیمار یا همان حکمران مستبد است. در الحال ارسطو با علم سیاست خود از اخلاقیات افلاطونی فاصله می‌گیرد و به تحلیل عینی پدیده استبداد نزدیک می‌شود.

اندروزی عمومی برای همه رژیم‌ها، می‌گوید که حکام باید «ایجاد وحشت» کنند و «خطرات دور را نزدیک نشان دهند» تا به این ترتیب شهروندان درحال آماده‌باش به سربرند و همچون نگهبان شب هیچگاه خاطرشان آسوده نگردد. در اندروزی که بیشتر مخصوص حکومت‌های استبدادی است می‌گوید «حکمران مستبد نیز مشتاق جنگ افروزی است تا اتباعش کاری برای انجام دادن داشته و همواره جویای یک پیشوا باشند». ۶۱

علیرغم این حقیقت که ارسطو دقیقاً روشن نمی‌سازد که چگونه یک حکمران مستبد تشکیل ارتش داده، یا حتی برای خود محافظین شخصی می‌گذارد ولی متأسفانه تمامی نصایح ارسطو تا همین قرن بیستم به طرز آشنایی عملی شده است. با این وجود ما برخلاف ارسطو از هشدارهای ماکیاوولی درباره خطرات اتکا بر مزدوران و خارجیان برای سرکوب شهروندان آگاهیم.

ارسطو خشونت را همچون ضرورتی اجتناب‌ناپذیر برای هر حکمران مستبد به شمار می‌آورد ولی در عین حال آن را نشانه بی‌ثباتی نیز می‌داند. در واقع به اعتقاد او یقیناً فریب ابزار مؤثرتری برای ماندگار ساختن استبداد است. ظاهراً ارسطو مایل است داستانهایی آمیخته به حيله را بازگو کند. نه تنها پیزیسترات مردم آن را در تسلیم سلاح‌هایشان فریب داد، بلکه برای متقاعد کردن آنان به لزوم تشکیل گارد محافظ، خود را زخمی کرد! یکی دیگر از جباران وقتی با خراج خواهی ایران روبرو شد، اتباع خود را گردآورد و از آنان پول مطالبه کرد. او عده مشخصی از اتباع را که قول داده بودند پول زیادی بپردازند در میان جمعیت جای داد و به این ترتیب ثروتمندترین اتباع را فریب داد و آنها را واداشت تا حتی پول بیشتری بپردازند. ۶۲

در مورد مسائل کلی‌تر و با اهمیت‌تر اندرز همیشگی ارسطو به حاکمان مستبد آن بود که حتی اگر حکومتی خودکامه دارند برای آن ظاهری قانونی بترانند، و حتی اگر حریصانه مالیات می‌گیرند، ظاهری سخاوتمند به خود بگیرند و به همین ترتیب. اینها همان توصیه‌هایی است که تقریباً بطور خودکار آنها را به ماکیاوولی نسبت می‌دهیم. به عنوان یک نمونه دیگر سی دیکتاتور آن در ابتدا «وانمود کردند که هدفشان اجرای قانون اساسی سنتی است» و حتی آنگاه که علیه جمعیت به خشونت متوسل شدند نخست قوانین جدیدی را عرضه کرده و به تصویب رساندند، و این همه برای حفظ ظاهری قانونی برای حکومتشان بود. حکومت‌های استبدادی همانگونه که باید برای خود ظاهری قانونی بترانند باید در عین تظاهر به مذهب دوستی از مذهب استفاده کنند. پیزیسترات حتی یک بار وانمود کرد که «آتنا» او را مجدداً به رهبری گمارده است. او یک زن «بلند قامت و جذاب» تراسی پیدا کرد، سواره همراه زن داخل شهر شد و «مردم به پرستش برخاستند و او را حرمت نهادند» ۶۳ اگر چه این داستان به نظر ما غریب می‌آید و باور آن مشکل است، اما مصداق پیشنهاد ارسطو در این زمینه است که حکمرانان مستبد باید از مذهب استفاده کنندیک حکمران مستبد به ویژه باید وانمود کند که در پرستش خدایان کوشاست زیرا اگر مردم فکر کنند که حکمران فردی مذهبی است و خدایان را حرمت می‌نهد... کمتر به دسیسه چینی علیه او تمایل پیدا می‌کنند چرا که به اعتقاد آنان همین خدایان پشتیبانش خواهند بود. چاهلوسان و لفاظان در حفظ ظواهر، برای دیکتاتور مفیدند زیرا چاهلوسان دیکتاتور را، و لفاظان مردم را متقاعد می‌سازند که حکمرانی به خوبی صورت می‌گیرد. ۶۴

توصیه‌هایی ارسطو به حکمرانان مستبد این است که با تقلید ظاهری از حکومت شاهان، قدرت خویش را حفظ کنند. «هرچند حکمران مستبد باید قدرت را به عنوان بنیاد حکومت خویش حفظ کند ولی در کلیه دیگر موارد باید واقعا یا ظاهراً همچون یک شاه رفتار نماید». ۶۵ به دشواری می‌توان فهمید که آیا ارسطو با گفتن این مطلب که دوام حکومت یک جبار در گرو عادل‌تر و میانه‌روتر شدن اوست صرفاً اندروزی پرشمر ولی معمولاً بی‌اثر به حکمران مستبد می‌دهد یا آنگونه که به نظر می‌رسد تظاهر به حکومت شاهان را صرفاً آخرین و مؤثرترین حيله می‌داند. در الحال از نظر او هم میزانی از اعتدال و هم داشتن ظاهری معتدل‌تر بیش از هر چیز دیگری به نفع حکمران مستبد است. این اندرز ظاهراً ارکان روشنی دارد. نخست، حکمرانان مستبد باید «باوقار جلوه کنند و نه خشن» و باید دوست داشته باشند که اتباعشان به آنان به دیده احترام بنگرند نه

نیست»^{۳۳} ظاهراً مشکلات بی شماری برای حکومت‌های استبدادی مطرح است. اگر حکمران مستبد تلاش کند مردم خود را با تأمین رفاه آنان آرام نگه دارد، آیا این رفاه به فراغت لازم برای فعالیت‌های سیاسی منجر خواهد شد؟ اگر وی اتباع خویش را خلع سلاح نماید چگونه ارتش عمومی و نیروهای شبه نظامی خود را کنترل خواهد نمود؟ سربازان مزدور تا چه حد قابل اعتمادند؟ ارسطو می‌پذیرد که اهانت به مردان شرافتمند خطرناک است زیرا چنین مردانی ممکن است تحت تأثیر هیجان و یا عصبانیت بدون توجه به بقای خود، دست به آدم‌کشی بزنند،^{۳۴} اما چگونه ممکن است جباران از توهین به مردان شرافتمند خودداری کنند؟ چگونه حکمرانی که از قدرتی خود کامه برخوردار است در ظاهر به قانون احترام خواهد گذاشت؟ چگونه یک جبار بدون واگذاری قدرتی قابل توجه به مراجع مذهبی می‌تواند از آنها استفاده کند؟ سرانجام اینکه حکمران مستبد چگونه می‌تواند همزمان ثروتمندان، طبقات متوسط، و فقرا را خشنود سازد؟ اگر تهیدستان را خشنود سازد آیا ثروتمندان حکومت او را به خطر نخواهند انداخت؟ اگر ثروتمندان و طبقات متوسط را راضی کند آیا قدرت اقتصادی جدیدالوصول آنان تهدیدی برای قدرت سیاسی او نخواهد بود؟ وی تا چه مدت می‌تواند شورش فقرای سرکوب شده را به تعویق اندازد؟ درحالی که زندگی جبار برای ناظر بیرونی زندگی راحتی به نظر می‌رسد ولی ارسطو به خوبی نشان می‌دهد که زندگی وی همچون عملیات تردستی است که سرانجام حداقل یکی از توبهایی را که به هوا پرتاب کرده باید بر زمین افتد.

با وجود تمام این پرسش‌ها نباید تحلیل درخشان ارسطو را کم ارزش دانست یا آشنا بودن چشمگیر این تحلیل قدیمی برای خوانندگان معاصر را از نظر دور داشت. به اعتقاد من برخی ویژگی‌های اصلی حکومت استبدادی دقیقاً در مورد قرن حاضر نیز صدق می‌کند: نخست، ارسطو روشن‌تر از هر اندیشمند دیگری از دوران باستان، میان قلمرو سیاسی عمومی و عرصه اقتصادی خصوصی، یعنی میان شهر و خانواده تمایز می‌گذارد. اگر افراد در چنبره امور خصوصی خویش محدود و منزوی شوند، نه می‌توانند شهروند باشند و نه مخالفتی را سازمان دهند و بر همین اساس، حکومت‌های استبدادی می‌کوشند تا با حذف زندگی سیاسی و عمومی، شهروندان خود را به رعایا تبدیل کنند. (به عبارت دیگر حکومت‌های استبدادی منزلت شهروندان مرد را تا حد موقعیت زنان و پندگان تنزل می‌دهند. به عقیده ارسطو حکومت استبدادی مناسب حال همین دسته اخیر است.)

دوم، حکومت‌های استبدادی اوقات فراغت مردم را با سرگرمی‌ها پر می‌کنند و بدین ترتیب آنان عنایتی به مسائل سیاسی نخواهند داشت. سوم، حکومت‌های استبدادی پرسش‌های عملی یعنی تعمق و تبادل نظر در مورد عناصر بهزیستی را منتفی می‌سازند تا آنجا که مردم حتی نمی‌توانند در خصوص وضعیت جایگزین برای وضع موجود سوالی مطرح کنند. چهارم، حکومت‌های استبدادی ابزارهای خشونت را منحصر به خود ساخته و آماده‌اند تا از این خشونت برای نیل به اهداف خود استفاده کنند. سرانجام این که حکومت‌های استبدادی حتی هنگام زیر پا گذاشتن قانون و مذهب چهره‌ای قانونی یا مذهبی به خود می‌گیرند انسان از مطالعه تحلیل ارسطو دچار اندوه می‌گردد زیرا به سهولت می‌توان نتیجه‌گیری کرد که چون حکومت‌های استبدادی مورد تحلیل وی امروزه نیز به این یا آن شکل به وفور یافت می‌شوند، پس استبداد غول بی‌شاخ و دمی است که احتمالاً هرگز از بین نخواهد رفت. برای تمام خوانندگان معاصر که شناختی سطحی از آلمان هیتلری دارند عبارت زیر باید نوعی آینده‌نگری هولناک و مناسب حال دوران حاضر به نظر آید. به اعتقاد ارسطو برای یک انسان بدگهر مطمئن‌تر و خردمندانه‌تر است که جنایاتی آنچنان بزرگ و هولناک مرتکب شود که از هیچ انسانی انتظار انجام آن نرود؛ در اینجا نیز از پیش بینی‌های احتیاطی خبری نخواهد بود زیرا تمامی انسانها درست همانگونه که در برابر بیماری‌های عادی مراقبت‌های لازم را معمول می‌دارند مراقب تجاوزهای معمولی نیز هستند. اما هیچکس برای مقابله با تجاوزی که هرگز تاکنون واقع نشده اقدامات احتیاطی را در پیش نمی‌گیرد.^{۳۵}

(منابع و زیرنویسها در دفتر ماهنامه موجود است)

سهام ارسطو در نظریه‌های استبداد

بی اغراق می‌توان ارسطو را بنیانگذار تمامی نظریه‌های استبداد دانست ولی در عین حال پرسشها و مسائلی نیز وجود دارد. نخست، مسئله تعریف استبداد مطرح است. هرچند ارسطو به سادگی حکمران مستبد را کسی معرفی می‌کند که بر اساس منافع خود حکم می‌راند ولی این تعریف بسیار پیچیده از کار در می‌آید زیرا برای دریافت نظرات ارسطو در خصوص «منافع» واقعی انسانها، ناگزیر از غوطه خوردن در کل نظام فلسفی وی هستیم. در نهایت، ارسطو استبداد را نوعی نظم سیاسی تعریف می‌کند که انسانها را از راه سلامت به در می‌کند یا به عبارت دیگر نظمی سیاسی می‌داند که بیش از هر نظم دیگری، عالی‌ترین نیازهای زیستی و فیزیکی انسانها را نادیده می‌گیرد. آیا از نظر ما ارسطو در بررسی‌های خود وجود این نیازها را ثابت کرده است؟ آیا دانش نو و علوم اجتماعی جدید می‌تواند در این زمینه بهتر عمل کند؟^{۳۶} اگر می‌توانستیم چنانکه مزلو سعی داشت نیازهای انسان را مرتبه بندی کنیم آنگاه می‌شد شدت حکومت‌های استبدادی را با توجه به نیازهایی که نادیده می‌گیرند درجه بندی کرد. اما هنوز از چنین هدف فریبنده‌ای بسیار فاصله داریم.

درحالی که بحث ارسطو درباره پایه‌های اقتصادی و سیاسی حکومت تورانی یا استبداد ستمگرانه کاملاً برای ما ملموس است ولی تعریف او از استبداد برای دوران نوین غریب می‌آید، زیرا در این دوران حکومت‌های استبدادی را بر اساس تجاوز به حقوق طبیعی، زیر پا گذاشتن موافقتنامه‌ها یا قراردادها، تعلیق نهادهای دموکراتیک تعریف می‌کنند. ما تلویحاً حکومت استبدادی را دولتی می‌شناسیم که «حقوق و آزادیهای دموکراتیک» را نادیده می‌گیرد اما بحث از این گونه حقوق و آزادیهای دموکراتیک برای ارسطو بسیار دشوار است. از نظر او آزادی با دموکراسی ملازم نیست و مسلماً وی دموکراسی را نقطه مقابل استبداد نمی‌داند. برای ارسطو نقطه مقابل استبداد، نوعی نظم سیاسی نیست که از حقوق فردی دفاع کند و حق رأی به افراد دهد، بلکه نظمی است که در افراد فضیلت و علو طبع پدید آورد. درحالی که معیار ما حفظ حقوق است توجه ارسطو معطوف به ایجاد فضیلت در افراد است. به این ترتیب بلافاصله آشکار می‌شود که گفتمان سیاسی یونان تا چه حد با ما فاصله دارد و با نگاه به پدیده استبداد از پشت عینک ارسطو تا چه حد چیزهای جدید و گیج‌کننده‌ای فرا می‌گیریم.

مسئله دیگری نیز مطرح است. چرا ارسطو استبداد را تنها به حکومت یک نفره اطلاق می‌کند؟ شاید او به عنوان یکی از تحسین‌کنندگان پبزیسترات این تعریف را بی‌هیچ اندیشه‌ای پذیرفته و یکبار دیگر گفتمان سیاسی رایج یونان را نقطه آغاز کار خود قرار داده باشد. اما آیا یک الیگارشسی ستمگر حکومتی تورانی نیست؟ آیا چنین الیگارشسی‌ای همانند یک حکومت استبدادی از همه ابزارهای سیاست‌زدایی مردم - خشونت جاسوسان و نیروهای شبه نظامی، فریب و نیرنگ، ممنوعیت تجمعات و منزوی ساختن افراد و غیره - استفاده نمی‌کند؟ ارسطو در اینجا برخلاف تحلیل طبقاتی بسیار پیچیده خویش به این اندیشه باز می‌گردد که قدرت برای استبدادی بودن باید در دست یک نفر متمرکز باشد. متفکرین مختلف جهان نواز چارچوب محدود این تعریف بیرون رفته و حکومت‌های استبدادی گوناگونی همچون حکومت‌های استبدادی طبقاتی، دارودسته‌های نظامی حاکم، بوروکراسیهای بی‌نام و نشان و غیره را مشخص ساخته‌اند.

تجزیه و تحلیل ارسطو به شناخت سومین مسئله مطرح برای تمامی حکومت‌های استبدادی نیز کمک می‌کند. اگرچه نصایح او خطاب به جباران به طرز وحشتناکی مؤثر به نظر می‌رسد، اما با مطالعه آنها روشن می‌شود که ایجاد و حفظ یک استبداد ستمگرانه با دوام کار دشواری است و شگفت نیست که از نظر ارسطو «هیچ یک از انواع حکومت کم دوام‌تر از الیگارشسی و استبداد